

پرداختن به معلمی

اما به دلیل اختلاف با رئیس آموزش و پرورش آنجا، به تهران برگشتم و از آنجا به خوانسار رفتم، بعد از یک سال دوباره به تهران آمدم و در دوره فوق لیسانس آمار شرکت کردم بعد از قبولی در این رشته، برای امرار معاش در دوران دانشجویی ساعت‌های بیکاری را به مدرسه کمال می‌رفتم.

بعد از استعفا از نیروی زمینی به شغل معلمی روی آوردم و یک سال را در شهرستان بیجار به تدریس زبان انگلیسی مشغول شدم. بعد از یک سال به تهران آمدم و تحصیل در دانش‌سرای عالی را پی گرفتم و با تمام کردن دوران کارشناسی در سال ۱۳۳۸، در ملایر مشغول تدریس شدم

نظر رجایی در مورد معلمی

شاگردانش را تهیه می‌کرد. زودتر از همه در کلاس حاضر می‌شد و در کار خود دلسوز و متعهد بود و به دانش آموزان مشاوره می‌داد. در حین تدریس به طور غیرمستقیم گریزهای سیاسی می‌زد تا بچه‌ها را از اوضاع و احوال جامعه آگاه کند. شهید رجایی در مورد شغل معلمی می‌گوید: معلمی شغل نیست، معلمی عشق است. اگر به عنوان شغل انتخابش کرده‌ای، رهپیش کن و اگر عشق توست مبارکت باد.

رجایی به معلمی درس ریاضی مشغول بود و معتقد بود که معلمی بهترین شغل است و در قبالش لبخند یک دانش آموز، مدال معلم است. او در معلمی پروفیسور فاطمی را الگو خود قرار داده بود و با روش‌های خاصی که در تدریس داشت همه بچه‌ها در کلاس او حاضر می‌شدند. به دانش آموزان مستمند و مستعد توجه داشت و گاهی هزینه ثبت نام آنها را پرداخت می‌کرد، حتی به خانواده آنها نیز توجه داشت و جهیزیه برخی از خواهران

ورود به

نیروی هوایی

کم کم به فکر یک کار جدید افتادم که همان موقع نیروی هوایی یا ششم ابتدایی برای گروهیانی استخدام می‌کرد و من هم با مدرک ششم ابتدایی برای گروهیانی وارد نیروی هوایی شدم و حدود هشت الی ۹ ماه بود که دوره آموزشی گروهیانی را در نیروی هوایی می‌گذراندم که فداثیان اسلام، رزم‌آرا را ترور کردند و در ضمن با این عمل اعلام موجودیت هم کردند و من بعد از مدتی که در نیروی هوایی بودم با فداثیان اسلام همکاری می‌کردم و در جلسه‌های آنان شرکت داشتم. مصدق هم در آن دوران در اوج فعالیت بود، اما من جذب شعارهای فداثیان اسلام شده بودم که می‌گفتند، «اسلام برتر از همه چیز است و هیچ چیز برتر از اسلام نیست». آنها می‌گفتند که احکام اسلام مو به مو باید اجرا شود و من که زمینه مذهبی داشتم، به دنبال این شعار بودم. آن روزها بیشترین مبارزه مذهبی‌ها با توده‌ای‌ها بود و من هم در آن فعالیت داشتم.



خروج از

نیروی هوایی

پنج سالی در نیروی هوایی بودم که یک سال آن را در آموزشگاه بودم و چهار سال دیگر را در کنار کار، درس خواندم و دیپلم گرفتم. وقتی ماجرای کودتای امریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پیش آمد، من به همراه عده زیادی از نیروی هوایی تصفیه شدیم و به نیروی زمینی رفتیم. در آنجا یک سال در کلاس ششم ریاضی درس خواندم و یک سال تبعید ما، در نیروی زمینی تمام شد. ارتش مدتی ما را معطل گذاشت و به نیروی هوایی برنگرداند و آخر هم به ما گفتند اگر نمی‌خواهید در نیروی زمینی بمانید، استعفا بدهید. من هم فرصت را غنیمت شمردم و استعفا دادم.

ازدواج

رجایی در انتخاب همسر بسیار حساس بود به همین دلیل زمانی که می‌خواست ازدواج کند با استمداد از ائمه این کار را انجام داد و در سال ۴۱ با دختری یکی از بستگان خود، خانم «عاتقه صدیقی» ازدواج کرد. خانم صدیقی چه در انجام مسئولیت‌ها و چه نسبت به اموری که برعهده ایشان بود، نسخه دوم شهید رجایی بودند.



در بزنگاه‌ها به دادم می‌رسید

فرض کن من برای تحصیل به خارج از کشور رفتم و بعد از مدتی برمی‌گردم، نگرانی و ناراحتی به خود راه مده. جواب نامه را معمولاً در لایه لای لباس‌ها می‌گذاشتیم و از این طریق نامه را رد و بدل می‌کردیم. وقتی پاسخ نامه همسر را دریافت کردم خیلی تکان خوردم و آن این بود: تو مقام خود را نمی‌دانی و آیا این زندان که رفتی حق است یا ناحق، تو که دعوا نکردی یا ورشکست نشدی، اختلاس که نکردی تا با زندان رفتنت ناراحت شوم. من به چنین همسری که در راه عقیده‌اش روانه زندان می‌شود افتخار و احساس سرافرازی می‌کنم. این جواب، مرا بی‌اندازه تحت تأثیر قرار داد، بعدها هم در بزنگاه‌ها به دادم می‌رسید.

شهید رجایی در خصوص همسر خود می‌گوید: همسر من دختر یک بزاز است و تا کلاس ششم ابتدایی بیشتر درس نخوانده ولی از نظر شعور اجتماعی و بخصوص از نظر ایمان و اعتقاد به مبانی مذهبی یکی از بزرگ‌ترین معتقدین به مبانی دینی است. در بسیاری از موارد عملاً معلمی بسیار ارزنده برای من بود. به تدریج فضای زندگی، او را به میدانی کشید که توانست شایستگی‌های خودش را بروز دهد و از یک موقعیت والایی در این حرکت برخوردار شود. اولین خاطره جالبی که از او به یاد دارم زندان قزوین است. هفت ماه بود که از ازدواج‌مان می‌گذشت، برای اولین بار به زندان افتادم، فکر می‌کردم همسر جوانم از این وضع رنج می‌برد؛ این بود که در نامه‌ای برایش نوشتم:

پرداخت مهریه

این تفکرات برایم ارزش داشت که دستگاه ظلم است و حقوق گرفتن از ظالم درست نیست. مهریه‌ام هشت هزار تومان یعنی پول دو سفر حج در آن زمان بود. در اولین فرصت که استطاعت مالی برای ایشان حاصل گردید اول حساب‌شان را با من تسویه کردند.

عاتقه صدیقی: پس از ازدواج در تهران ساکن شدیم در حالی که محل کار همسر در قزوین بود. سه روز در قزوین و چهار روز در تهران به تدریس در مدارس غیردولتی می‌پرداخت. من در شرایط سنی هجده سالگی بودم که درک کردم چرا ایشان در مدارس دولتی تدریس نمی‌کنند.